

زندگی یعنی چه؟

شب آرامی بود ...



شب آرامی بود

می روم در ایوان، تا بپرسم از خود

زندگی یعنی چه؟

مادر من سینه چایی در دست

گل لبخندی چید، هدیه اش داد به من

خواهرم تکه نانی آورد، آمد آنجا

لب پاشویه نشست

پدرم دفتر شعری آورد، تکیه بر پشتی داد

شعر زیبایی خواند، و مرا برد، به آرامش زیبای یقین

با خودم می گفتم

زندگی، راز بزرگی است که در ما جاریست

زندگی فاصله آمدن و رفتن ماست

رود دنیا جاریست

زندگی، آبتنی کردن در این رود است

وقت رفتن به همان عریانی؛ که به هنگام ورود آمده ایم

دست ما در کف این رود به دنبال چه می گردد؟

!!!هیچ

زندگی، وزن نگاهی است که در خاطره ها می ماند

شاید این حسرت بیهوده که بر دل داری

شعله گرمي اميد تو را، خواهد كشت

زندگي درك همين اكنون است

زندگي شوق رسيدن به همان

فردايي است، كه نخواهد آمد

تو نه در ديروزي، و نه در فردايي

ظرف امروز، پر از بودن توست

شايد اين خنده كه امروز، دريفش كردي

آخري فرصت همراهي با، اميد است

زندگي ياد غريبي است كه در سينه خاك

به جا مي ماند

زندگي ، سبزترين آيه ، در اندیشه برگ

زندگي، خاطر دريايي يك قطره، در آرامش رود

زندگي، حس شكوفايي يك مزرعه، در باور بذر

زندگي، باور درياست در اندیشه ماهي، در تنگ

زندگي، ترجمه روشن خاك است، در آيينه عشق

زندگي، فهم نفهميدن هاست

زندگي، پنجره اي باز، به دنياي وجود

تا كه اين پنجره باز است، جهاني با ماست

آسمان، نور، خدا، عشق، سعادت با ماست

فرصت بازي اين پنجره را درياييم

در نينديم به نور، در نينديم به آرامش پر مهر نسيم

پرده از ساحت دل برگريريم

رو به اين پنجره، با شوق، سلامي بكنيم

زندگي، رسم پذيرايي از تقدير است

وزن خوشبختي من، وزن رضایتمندي ست

زندگي، شايد شعر پدرم بود که خواند

چاي مادر، که مرا گرم نمود

نان خواهر، که به ماهي ها داد

زندگي شايد آن لبخندي ست، که دریغش کردیم

زندگي زمزمه پاک حیات ست ، میان دو سکوت

زندگي ، خاطره آمدن و رفتن ماست

لحظه آمدن و رفتن ما ، تنهایی ست

من دلم مي خواهد

قدر این خاطره را دریابیم.

زنده یاد سهراب سپهری